



غوطه در گل داده بود اندیشه دنیا مرا	۱	نالۀ نی شد دلیل عالم بالا مرا
گرچه چون حلاج مَهرِ خامشی بر لب زدَم	۲	زورِ می برداشت آخر پنبه از مینا مرا
از سیاهی خضر می آرد گلیم خود برون	۳	نیست بر خاطر غبار از ظلمتِ سودا مرا
بود از بس بر دل من دیدنِ مردمِ گران	۴	شد سبک در دیده کوهِ قاف چون عنقا مرا
مهره گهواره من بود از عقدِ سخن	۵	مَتّ گویایی از کس نیست چون عیسی مرا
حسنِ عالمگیر را هر جا که جویی حاضرست	۶	هر غباری محملِ لیلی است زین صحرا مرا
با کمالِ قُرب، از پاسِ ادب خون می خورم	۷	پنجۀ خشکی است چون مرجان از این دریا مرا
نیست مانع بحر را گرداب از جوش و خروش	۸	مَهرِ خاموشی چه سازد با لبِ گویا مرا
نیست چون آتش مرا اندیشه از زخمِ زبان	۹	می شود بال و پر پرواز، خارِ پا مرا
چون الف در بسم گردد محو، باقی می شود	۱۰	عمرِ کوتاه جاودان شد زان قدِ رعنا مرا
در سرانجامِ اقامت نیستم چون غافلان	۱۱	توشه راهی است صائب چشم از دنیا مرا

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مثنی محذوف)



تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه



منبع: وبسایت گنجور